

## دکتر دیو متیوسون، هرمنوتیک، درس ۲۸، خلاصه نتیجه گیری

### دیو متیوسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

کاری که الان می‌خواهم انجام دهم این است که تلاش کنم همه چیزهایی را که در تمام جلسات قبلی در مورد آنها صحبت کرده‌ایم، گرد هم آورم. و ما در مورد هرمنوتیک و تفسیر کتاب مقدس بحث کرده‌ایم. نگاه به هرمنوتیک به عنوان نوعی پرسیدن یا مطرح کردن این سوال که چگونه چیزی را می‌فهمیم یا می‌دانیم؟

وقتی متنی را تفسیر می‌کنیم چه می‌کنیم؟ وقتی سعی می‌کنیم متنی را بفهمیم چه می‌کنیم؟ در مورد ما، متنی از عهد عتیق یا عهد جدید. و نظریه‌های مختلفی که توضیح می‌دهند وقتی چیزی را می‌خوانیم و تفسیر می‌کنیم و سعی می‌کنیم چیزی را بفهمیم چه می‌کنیم، کدامند. و سپس شاید تفسیر را به طور گسترده‌تر به عنوان کاربرد اصول و روش‌ها در متن کتاب مقدس به منظور فهم آن و معنا بخشیدن به آنها ببینیم.

و بنابراین ما اول از همه، به نظریه‌های مختلف تفسیر و نظریه‌های هرمنوتیکی نگاهی انداختیم. از متن کتاب مقدس شروع می‌کنیم، اما همچنین از نظر تاریخی، منطقی، از طریق رویکردهای تفسیر محور به نویسنده، به این موضوع می‌پردازیم. رویکردهای متن محور که بر متن به عنوان منبع اصلی معنا و هدف اصلی تفسیر تمرکز دارند.

سپس رویکردهای خواننده‌محور که معنا را در خواننده و توانایی خواننده در درک متن جستجو می‌کنند. و همچنین رویکردهای پست‌مدرن‌تر و حتی رویکردهای ساختارشکنانه که هرگونه معنایی را در متن حذف می‌کنند. اما ما همچنین به روش‌های تفسیری مختلفی از رویکردهای تاریخی و نقد شکل منبع و ویرایش پرداخته‌ایم.

و نگاهی به رویکردهای سنتی دستور زبان و بافت و تحلیل واژگانی. کاربرد عهد عتیق در عهد جدید. تحلیل الهیاتی متن کتاب مقدس.

و پرسیدن اینکه چگونه این موارد بر نحوه خواندن متن تأثیر می‌گذارند و چگونه می‌توان آنها را در یک عمل هرمنوتیکی یا عمل تفسیری مؤثر در فهم متن کتاب مقدس به کار برد. به یک معنا، کاری که ما با نظریه‌های هرمنوتیکی و رویکردهای تفسیری مختلف انجام می‌دهیم، صرفاً تشخیص چندبعدی بودن متن است. یعنی ما متن را از ابعاد مختلف بررسی می‌کنیم.

همانطور که در ادامه خواهیم دید، وقتی که در مورد همه این موارد بحث می‌کنیم یا سعی می‌کنیم آنها را در یک رویکرد تفسیری منسجم ادغام کنیم. به نظر من روش‌های مختلف ضروری هستند زیرا به ما امکان می‌دهند ابعاد مختلف متن، یعنی متن کتاب مقدس را بررسی کنیم. با درک اینکه این متن به عنوان کلام خدا، ریشه‌های تاریخی و فرهنگی خود را به ما نشان می‌دهد.

همچنین یک اثر ادبی است که برای فهم آن نیاز به استفاده از تکنیک‌های مختلف داریم. این اثر به زبانی خاص به ما می‌رسد و همچنین به عنوان کلام خدا، دارای بُعد الهیاتی است. بنابراین رویکردهای تفسیری مختلفی که در مورد آنها بحث کرده‌ایم ضروری هستند زیرا به ما کمک می‌کنند تا ابعاد مختلف متن کتاب مقدس را بررسی یا با آنها آشنا شویم.

بنابراین، پس از بحث در مورد همه این روش‌ها و رویکردهای مختلف، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که سعی کنم این رویکردها، روش‌ها، بینش‌ها و نظریه‌های تفسیری مختلف را در یک رویکرد انجیلی برای تفسیر کتاب مقدس ادغام کنم. این رویکردی است که کتاب مقدس را به عنوان کلام خدا برای قومش جدی می‌گیرد و کتاب مقدس را هم به عنوان کلام خدا و هم به عنوان کلام نویسندگان بشری جدی می‌گیرد. این رویکرد دو بخش خواهد داشت.

اول، بررسی خواهیم کرد که چگونه برخی از نظریه‌های مختلف، به‌ویژه رویکردهای تاریخی، فناوری، نویسنده‌محورتر، سپس رویکردهای فناوری‌محورتر و همچنین رویکردهای خواننده‌محورتر و پست‌مدرن حتی ساختارشکنانه، می‌توانند در یک رویکرد انجیلی برای تفسیر کتاب مقدس ادغام شوند. باز هم، رویکردی که کتاب مقدس را به عنوان کلام خدا جدی می‌گیرد و در عین حال ریشه تاریخی آن را به عنوان سخنان انسان‌ها و نویسندگان انسانی به رسمیت می‌شناسد. اما سپس جلسه دوم، با طرح این سوال که یک روش‌شناسی تفسیری چگونه می‌تواند باشد، رویکردی که برخی از این روش‌های مختلفی را که ما در مورد آنها بحث و توصیف و توضیح داده‌ایم، جمع‌آوری می‌کند، یک رویکرد تفسیری چگونه می‌تواند باشد، یک روش تفسیری چگونه می‌تواند باشد.

بنابراین چگونه می‌توانیم این رویکردها و نظریه‌های تفسیری مختلف را در یک رویکرد انجیلی برای تفسیر کتاب مقدس ادغام کنیم؟ اول از همه، من به سادگی هفت یا هشت مشاهده یا اظهار نظر را مطرح می‌کنم که تلاشی برای انعکاس نظریه‌ها و رویکردهای مختلفی است که بررسی کرده‌ایم. اول از همه، از آنجایی که کتاب

مقدس کلام خداست، از آنجایی که ما به عنوان مسیحیان اعتراف می‌کنیم که کتاب مقدس الهام گرفته از کتاب مقدس است، چیزی کمتر از کلام خدا به قوم خود نیست، به همین دلیل، باید معنایی وجود داشته باشد که بتوانم به آن برسم. باید معنای دیگری در متن وجود داشته باشد.

باید چیزی بیرون از خودم، معنایی بیرون از خودم وجود داشته باشد که بتوانم تا حدی به آن برسم و آن را بفهمم. همانطور که کتاب مقدس را می‌خوانم، کتاب مقدس به وضوح قصد دارد نشان دهد که خداوند به گونه‌ای با قوم خود ارتباط برقرار کرده است که از قومش انتظار دارد نه تنها آن وحی را درک کنند، بلکه از آن اطاعت کرده و آن را به کار گیرند. اگر کتاب مقدس چیزی است که خداوند از قومش انتظار دارد آن را به کار گیرند و زندگی خود را با آن تطبیق دهند، پس باید معنایی در متن وجود داشته باشد که من بتوانم به آن برسم.

بنابراین، آن نسبی‌گرایی کامل که هر نوع معنای ثابتی را انکار می‌کند، هر چقدر هم که رسیدن به آن معنا دشوار باشد، هر چقدر هم که موقتی باشد یا هر چقدر که متوجه شویم نمی‌توانیم آن را به طور کامل یا جامع به دست آوریم، باید نوعی معنا وجود داشته باشد که بتوانم به طور اساسی و تا حدی به آن دست یابم. بنابراین به نظر می‌رسد که نسبی‌گرایی کامل با کتاب مقدس به عنوان کلام خدا مغایرت دارد. بنابراین، نیت نویسنده هنوز یک هدف معتبر است، هر چقدر هم که به طور ناقص به آن برسیم، هر چقدر هم که نتوانیم به قطعیت مطلق در مورد نیت نویسنده دست یابیم، هر چقدر هم که گاهی اوقات مبهم به نظر برسد، در عین حال به نظر می‌رسد که هنوز یک هدف ارزشمند و یک هدف ضروری است.

اینکه ما حداقل نیت احتمالی نویسنده را دنبال کنیم، یعنی تفسیر ما از متن باید در پرتو آنچه نویسنده می‌توانسته قصد داشته باشد و آنچه نویسنده احتمالاً در نظر داشته، توجیه شود. باز هم، اگرچه شاید نتوانیم آن را به طور کامل یا جامع کشف کنیم، اما به طور اساسی و کافی می‌توانیم. این بدان معنا نیست که ما روند فکری نویسنده یا ذهن نویسنده را کشف می‌کنیم، به خصوص وقتی که با متونی سروکار داریم که توسط نویسندگانی نوشته شده‌اند که دیگر در دسترس نیستند تا به آنها مراجعه کنیم.

و ما قبلاً حتی به ماهیت مشکل‌ساز مشورت با نویسندگانی که هنوز در قید حیات هستند، نگاهی انداخته‌ایم. اما با این وجود، به نظر می‌رسد که نیت نویسنده هدف ارزشمندی باشد. و نه کشف ذهن نویسنده، بلکه کشف نیت احتمالی و قصد احتمالی نویسنده بر اساس متنی که در اختیار داریم، نیت نویسنده آنطور که در متن آشکار شده است.

بنابراین، به نظر می‌رسد که نتیجه‌ی منطقی درک کتاب مقدس به عنوان کلام خدا این است که باید معنایی وجود داشته باشد که خدا قصد داشته به قوم خود منتقل کند، که از آنها انتظار دارد آن را رعایت و اطاعت کنند، که در سطحی می‌توانیم به آن دست یابیم. باز هم، هرچند ناقص یا کامل، این یک هدف ارزشمند است که معنای متن و معنایی را که نویسنده تا حدی در نظر داشته است، دنبال کنیم. دوم، در رابطه با درک کتاب مقدس به عنوان الهام گرفته شده، با بازگشت به یکی از جلسات قبلی مان، کتاب مقدس به عنوان الهام گرفته شده، دیدیم که وقتی اعتراف می‌کنیم که کتاب مقدس الهام گرفته شده است، در درجه اول بر خود متن محصول نهایی، به عنوان چیزی کمتر از کلام خدا تمرکز می‌کنیم.

اینکه صرف نظر از فرآیندهای انسانی که نویسندگان برای نوشتن کتاب مقدس طی کرده‌اند، محصول نهایی، چیزی کمتر از آنچه خدا می‌خواسته به خوانندگان منتقل کند، نبوده است. و می‌توان آن را تا حدی، به نوعی به عنوان کلام خدا شناخت. از آنجایی که کتاب مقدس کلام خدا در متن مکتوب است، محصول نهایی چیزی کمتر از کلام خدا نیست، آن روش‌هایی که بر متن تمرکز می‌کنند، معتبر و تا حدی ضروری هستند.

یعنی روش‌هایی که مثلاً بر بُعد دستوری متن تمرکز دارند، کمی در مورد تحلیل دستوری، تحلیل واژگانی که به کلمات متن و فهرست واژگانی، واژگان متن و معنای آن می‌پردازد، صحبت کردیم. رویکردهای دیگر مانند نقد ویرایش که می‌پرسد نویسنده چگونه اشکال و منابع مختلف را گرد هم آورده و آنها را در یک کل منسجم قرار داده است. تحلیل بافتاری، رویکردهای ادبی که باز هم به جزئیات متن و کارکردهای متن نگاه می‌کنند.

نقد ژانر که می‌پرسد این چه نوع متنی است، شکل ادبی این متن چیست. آن روش‌هایی که فرد را در تماس با متن قرار می‌دهند. آن رویکردهایی که با خود متن به همان شکلی که هست و با جزئیات متن سروکار دارند، هم معتبر و هم ضروری هستند.

ساختارگرایی، بسیاری از رویکردهای متن‌محور. همه آنها ما را در تماس با خود متن کتاب مقدس قرار می‌دهند. بنابراین، کتاب مقدس به عنوان یک متن، که ما آن را کلام خدا می‌دانیم، با رویکردهایی که به خود متن می‌پردازند و به جزئیات متن نگاه می‌کنند، سازگار است.

برخلاف رویکردهایی که صرفاً به ریشه‌های متن و منابع مختلف و تاریخی که آن را تولید کرده‌اند، می‌پردازند. رویکردهایی که به خود متن می‌پردازند و ما را در تماس با متن، آن‌گونه که هست، قرار می‌دهند، به نظر من

هم معتبر و هم ضروری هستند و با کتاب مقدس به عنوان کلام خدا سازگارند. متن عهد عتیق و عهد جدید، خود کلام خدا به قومش است.

سومین پیامد آنچه که مورد بحث قرار دادیم، و سومین اصل در ادغام این رویکردهای مختلف در یک رویکرد انجیلی به کتاب مقدس که کتاب مقدس را به عنوان کلام خدا جدی می‌گیرد، این است که از آنجایی که کتاب مقدس ادعا می‌کند که ثبوتی از اعمال خدا در تاریخ است، رویکردهای تاریخی نیز هم معتبر و هم ضروری هستند. یعنی رویکردهایی که غیرتاریخی هستند، برخی رویکردهای ادبی که به تاریخ پشت متن یا جهان تاریخی خارج از متنی که متن ممکن است به آن اشاره کند، علاقه‌ای ندارند یا حتی آن را رد می‌کنند.

رویکردهای غیرتاریخی که فقط علاقه‌مند هستند، به ویژه ما به بسیاری از رویکردهای ادبی نگاه کردیم که یا علاقه‌مند نیستند یا گاهی حتی رد می‌کنند، به ویژه برخی از رویکردهایی که ممکن است کتاب مقدس را به عنوان ادبیاتی صرفاً تخیلی یا چیزی شبیه به آن در نظر بگیرند، باید رد شوند زیرا خود کتاب مقدس ادعا می‌کند که سابقه‌ای از اعمال و حیاتی خدا در تاریخ یا اعمال رستگاری‌بخش خدا در تاریخ به نمایندگی از قومش است. به همین دلیل، به نظر من رویکردهای تاریخی هم ضروری و هم معتبر هستند. بنابراین، رویکردهای مربوط به نقد تاریخی که پیشینه و شرایط تاریخی، پیشینه فرهنگی تاریخی را بازسازی می‌کنند، پرسش‌هایی در مورد تاریخی بودن متن، انجام کارهایی مانند هماهنگ‌سازی انجیل‌ها، پرسش در مورد اعتبار و ماهیت وقایع تاریخی که در متن کتاب مقدس به آنها اشاره شده است، ضروری هستند زیرا کتاب مقدس ادعا می‌کند که سابقه‌ای از عمل خدا در تاریخ برای و به نمایندگی از قومش است.

با این حال، ما همچنین شاهد بوده‌ایم که رویکردهای تاریخی باید با رویکردی تعدیل شوند که مداخله الهی در تاریخ را مجاز و در برابر آن گشوده باشد، که در نتیجه مواردی مانند رستاخیزها و معجزات و تجسم خدا به عنوان یک انسان و مداخله الهی خدا در تاریخ را مجاز می‌داند. رویکردهای نقد تاریخی که با فرض علت و معلولی عمل می‌کنند و مداخله الهی را مجاز نمی‌دانند و صرفاً تاریخی بودن معتبر را مشابه وضعیت مدرن من می‌دانند، آن دسته از رویکردهایی که به سادگی مداخله الهی ماوراءالطبیعه را رد می‌کنند، باید رد شوند و با متن کتاب مقدس که دوباره ادعا می‌کند شاهد و ثبت کننده وحی خدا از خود در تاریخ است، ناسازگار هستند. بنابراین، نقد تاریخی باید با رویکردی تعدیل شود که ماوراءالطبیعه را مجاز می‌داند، اما از سوی دیگر، همانطور که قبلاً گفتم، رویکردهای تاریخی همچنین به ما یادآوری می‌کنند که هر رویکرد هرمنوتیکی یا تفسیری که کاملاً غیرتاریخی است، یعنی هرگونه ارجاع تاریخی را انکار می‌کند، یعنی به جهانی خارج از متن اشاره می‌کند.

یا رویکردهایی که به بُعد تاریخی یک متن یا اینکه آیا افراد خاصی واقعاً وجود داشته‌اند یا رویدادهای خاصی رخ داده‌اند، علاقه‌ای ندارند نیز باید رد شوند. بنابراین، برخی رویکردهای نقد ادبی یا برخی رویکردهای روایی در این دسته قرار می‌گیرند. بنابراین، متنی که ادعا می‌کند خدا را در حال عمل در تاریخ ثبت می‌کند، رویکردهای تاریخی به متن کتاب مقدس را می‌طلبد و تأیید می‌کند.

چهارم، از آنجایی که کتاب مقدس نیز یک سند انسانی است، انتقادات مختلف و برخی رویکردهای دیگر نیز ارزشمند و ضروری هستند، آن دسته از رویکردهایی که بر نویسنده انسانی و فرآیند تألیف تمرکز دارند بنابراین بسیاری از انتقادات مانند نقد فرم، حتی نقد منبع و ویرایش، و همچنین رویکردهای تاریخی که سعی در بازسازی پیشینه تاریخی متن دارند، و همچنین روش‌های مختلف انتقادی، هنگامی که از فرضیات مخرب و منفی خود عاری می‌شوند، ابزارهای ارزشمندی هستند، زیرا بار دیگر ما را با نویسنده تاریخی، با نویسنده متن کتاب مقدس، در ارتباط قرار می‌دهند. بنابراین، دوباره، به عنوان مثال، نقد ژانر، که بر انواع ادبی رایجی که نویسنده استفاده می‌کرده است تمرکز دارد.

قبلاً گفتیم که نقد ویرایشی، شیوه‌ای را بررسی می‌کند که نویسنده منابع را انتخاب، شکل‌دهی، ویرایش و مرتب می‌کند تا نیت الهیاتی خود را منتقل کند. بنابراین، آن دسته از رویکردهایی که بر نویسنده به عنوان کسی که متن را کنار هم می‌گذارد تمرکز می‌کنند، به نظر می‌رسد معتبر باشند، زیرا کتاب مقدس ادعا می‌کند که یک سند انسانی است. باز هم، وقتی این رویکردها از گرایش‌ها یا پیش‌فرض‌های مخرب خود عاری شوند، می‌توانند در کمک به ما برای برخورد با نویسنده انسانی و فعالیت نویسنده در تولید متن مفید باشند.

بنابراین نیازی نیست از رویکردهای انتقادی به متن کتاب مقدس بترسیم. باز هم، به نظر می‌رسد که این رویکردها موجه هستند زیرا متن کتاب مقدس کلام خداست، اما کلام انسان‌ها نیز هست. بنابراین رویکردهای انتقادی مختلف معتبر و ضروری هستند.

اما باز هم، وقتی از فرضیات مخرب و منفی که گاهی اوقات با کاربرد آنها همراه است، جدا و مستقل شویم، پنجم، همچنین از آنجا که کتاب مقدس ادعای قوم خداست، کلام خداست، زیرا متون مقدس کلیسا است باید ابعاد الهیاتی متن را نیز بررسی کنیم. و به همین ترتیب، نسبت به رویکردهایی که ابعاد الهیاتی متن را نادیده می‌گیرند، محتاط باشیم.

باز هم، باید از رویکردهای صرفاً تاریخی یا رویکردهای صرفاً ادبی که ماهیت الهیاتی متن کتاب مقدس را در نظر نمی‌گیرند، اجتناب کرد. در عوض، باید بررسییم که متن از نظر الهیاتی چه می‌گوید. همچنین، همانطور که دیده‌ایم، باید متن قدیمی‌تر عهد جدید را در نظر بگیریم و آن را در داستان الهیاتی گسترده‌تر و فراگیرتر کتاب مقدس، یعنی فعالیت رستگاری‌بخش خدا به نفع قوم خود و به نفع تمام خلقت، قرار دهیم.

بنابراین عهد عتیق و جدید به عنوان کتاب مقدس کلیسا، به عنوان کلام خدا به قومش که نیاز به کاوش دارند، دارای بُعد الهیاتی هستند. و بنابراین، تحلیل الهیاتی باید بخشی از کار تفسیری باشد. ششم، حتی رویکردهای رادیکال‌تر، حتی رویکردهای رادیکال‌تر واکنش خواننده، که در آن‌ها معنا به یک معنا صرفاً در نظر خواننده است، و حتی رویکردهای پست‌مدرن‌تر و ساختارشکنانه‌تر به متن کتاب مقدس، ممکن است هنوز هم حرفی برای گفتن به مفسران مسیحی داشته باشند، زیرا آن‌ها برای تطهیر غرور و تکبر مفسر عمل می‌کنند.

به نظر من، در درجه اول می‌توانند در جهت تقویت فروتنی عمل کنند، در جهت تشخیص این که هیچ‌کس به تفسیری نمی‌رسد که ارتباط خالص، بی‌نقص و بکری با معنای متن داشته باشد. این به ما یادآوری می‌کند که هیچ‌کس بدون هیچ پیش‌فرض و برداشت الهیاتی به سراغ متن نمی‌آید، هیچ‌کس با یک لوح سفید که فقط منتظر نوشته شدن است، به سراغ متن نمی‌آید. همه ما از دیدگاه‌های خودمان می‌آییم.

و این رویکردهای مختلف خواننده‌محور و حتی رویکردهای ساختارشکنانه می‌توانند به ما یادآوری کنند که همه ما با پیش‌زمینه‌های خود به سراغ متن می‌رویم که بر نحوه خواندن آن تأثیر می‌گذارد. همه ما متن را از دیدگاه خاصی می‌بینیم. حال، من استدلال می‌کنم که این بدان معنا نیست که ما محکوم به شکست هستیم، که محکوم به یافتن آنچه خودمان به متن می‌آوریم، در آن هستیم، بلکه به جای آن از برخی رویکردهای دیگری که اجازه داریم استفاده می‌کنیم، یا اینکه آن دیدگاه را می‌توان به چالش کشید و تغییر داد، متون می‌توانند متحول شوند، که می‌توانیم معنایی خارج از خودمان، چیزی که متفاوت است، کشف کنیم.

اما در عین حال، این نوع رویکردها به ما یادآوری می‌کنند که، باز هم، تفسیر گاهی اوقات فرآیندی آشفته است، که نیت نویسنده است، که معنای متن گاهی اوقات می‌تواند از ما دور شود و به ما یادآوری می‌کند که در تفسیر کلام خدا باید فروتن بود. جایی برای تکبر و غرور وجود ندارد. و همچنین به ما یادآوری می‌کند که باید از استفاده از تفاسیر به روش‌های ظالمانه آگاه باشیم.

اما در عوض، ما با دیدگاه‌های خودمان به سراغ متن می‌رویم، اما امیدواریم که به متن اجازه دهیم که آن دیدگاه‌ها را نیز در فرآیند تفسیر، دگرگون و به چالش بکشد. بنابراین، حتی رویکردهای خواننده‌محورتر و حتی ساختارشکنانه‌تر می‌توانند به شیوه‌ای مفید عمل کنند و ماهیت موقت تفسیرهای ما را در مواقعی به ما یادآوری کنند، نیاز به فروتنی را به ما یادآوری کنند، و این واقعیت را به ما یادآوری کنند که ما با پیش‌فرض‌ها و گرایش‌های متفاوتی به متن نزدیک می‌شویم. و باز هم، فکر می‌کنم کسی که با آگاهی از این موضوع به سراغ متن می‌آید، احتمالاً در موقعیت بسیار بهتری برای تفسیر متن و عدم اجازه دادن به این دیدگاه‌ها برای غلبه بر متن نسبت به کسی است که به سادگی می‌گوید، من به سادگی و بدون هیچ پیش‌فرض یا تعصبی به روشی عینی به سراغ متن می‌روم.

آن شخص احتمالاً بیشتر در معرض خطر این است که به آن افراد اجازه دهد بر نحوه‌ی خوانش متن او تأثیر بگذارند. مورد هفتم احتمالاً بهترین رویکرد، رویکرد التقاطی است. یعنی، با وجود همه‌ی این روش‌های مختلف، حتی روشی که من آنها را توصیف کردم، می‌توانیم ببینیم که گاهی اوقات رویکردهای خاصی ارزشمند هستند، اما به عنوان مثال، رویکردهای انتقادی تاریخی ارزشمند هستند، اما اگر منحصرأ بر متن اعمال شوند و سایر روش‌های تفسیری و ابعاد دیگر متن نادیده گرفته شوند، ضعف‌های ذاتی نیز وجود دارد.

بنابراین، همانطور که گفتیم، یک رویکرد التقاطی به ما اجازه می‌دهد تا ابعاد مختلف متن را بررسی کنیم. همه این رویکردهای مختلف به ما امکان می‌دهند تا به جنبه‌های مختلف متن دست یابیم و بنابراین یک رویکرد التقاطی به روش‌های مختلف اجازه می‌دهد تا یکدیگر را متعادل کنند. به عنوان مثال، رویکردهای ادبی از این جهت بسیار ارزشمند هستند که با متن به همان شکلی که هست، ساختار متن و نحوه کنار هم قرار گرفتن متن و سازوکار درونی متن سروکار دارند، اما در عین حال، رویکردهای ادبی می‌توانند هنگام اعمال انحصاری، و همچنین به استثنای رویکردهای تاریخی و الهیاتی به متن، ضعف‌های ذاتی داشته باشند.

بنابراین آنچه ما خواستار آن هستیم، رویکردی التقاطی است که به روش‌های مختلف تفسیری اجازه می‌دهد، تا یکدیگر را متعادل کنند و امیدواریم به محتمل‌ترین و کامل‌ترین تعامل ممکن با متن دست یابند. همچنین اینجا می‌تواند جایی برای گفتن این باشد که رویکردی که تا حد امکان التقاطی باشد، مهم است که به تفسیرهای دیگران نیز گوش فرا دهیم و به آنچه دیگران در مورد متن گفته‌اند، به ویژه کسانی که از دیدگاهی بسیار متفاوت از ما به متن می‌رسند، به ویژه کسانی که به حاشیه رانده شده‌اند یا از موقعیت‌های خاصی آمده‌اند، گوش فرا دهیم. موقعیت‌هایی که در واقع ممکن است به موقعیتی که خود متن کتاب مقدس به آن

می‌پردازد، نزدیک‌تر باشند و گاهی اوقات با گوش دادن به دیگران که متن را از دیدگاهی بسیار متفاوت تفسیر کرده‌اند، گاهی اوقات می‌تواند به ما کمک کند تا نقاط کور تفسیر خودمان را ببینیم.

می‌تواند به چالش کشیدن، تا مورد ششم، پاسخ‌های بیشتر خواننده و رویکردهای ساختارشکنانه کمک کند. گاهی اوقات گوش دادن به تفاسیر دیگران است که می‌تواند به چالش کشیدن تفسیر خودمان کمک کند، جایی که تفاسیر ما ممکن است تحت تأثیر دیدگاه خودمان باشد. در واقع اکنون شاخه‌ای از رویکردهای رهایی‌بخش، الهیات رهایی‌بخش و تفسیر رهایی‌بخش وجود دارد.

یکی از شاخه‌های آن که اخیراً زیاد در موردش صحبت نکردیم، چیزی است که تفسیر فرهنگی نامیده می‌شود که باز هم متن را تفسیر می‌کند و آن را از فرهنگ‌ها و موقعیت‌های مختلف می‌خواند. باز هم، این اغلب می‌تواند حداقل در آشکار کردن، شاید آشکار کردن کوتاه‌بینی خودمان و اینکه چگونه دیدگاه‌های ما ممکن است بر نحوه خواندن متن تأثیر بگذارد، ارزشمند باشد. باز هم، هدف این نیست که صرفاً به خاطر داشتن تفاسیر هرچه بیشتر، به تکرار ارزش بدهیم، بلکه می‌خواهیم دیدگاه‌هایی داشته باشیم که ممکن است به دیدگاه واقعی متن کتاب مقدس نزدیک‌تر باشند و به ما کمک کنند تا به آنچه نویسنده در واقع قصد داشته نزدیک‌تر شویم.

بنابراین، تمام این‌ها فقط برای این است که بگوییم، از نحوه خواندن متن کتاب مقدس توسط دیگران و اینکه چگونه ممکن است این خوانش با نیت خود متن در بافت تاریخی اصلی‌اش همخوانی بیشتری داشته باشد، آگاه باشید و به آن گوش دهید. و در نهایت، هشتمین نکته‌ای که باید در مورد تمام این روش‌ها در نظر بگیرید این است که از آنجایی که کتاب مقدس کلام خداست، و از آنجایی که ما به عنوان قوم خدا اعتراف می‌کنیم که این کلام خداست، در نهایت باید برای تغییر ما عمل کند. یعنی ما باید با اطاعت پاسخ دهیم.

ما باید به همان شیوه‌ای که کتاب مقدس به عنوان کلام خدا بیان می‌کند، به آن پاسخ دهیم. همانطور که گاهی اوقات گفته می‌شود، درک کتاب مقدس کافی نیست، بلکه باید زیر نظر کتاب مقدس نیز بایستیم. بنابراین، همانطور که برخی گفته‌اند، صرفاً مطابقت با ارتدکس کافی نیست، بلکه حمایت از ارتوپراکسی مهم است.

به عبارت دیگر، به نظر من متناقض است که کسی ادعا کند کتاب مقدس کلام الهام شده خداست، اما وقتی در انجام آنچه کتاب مقدس می‌گوید کوتاهی می‌کند، در واقع ناباوری خود را در این مورد آشکار می‌کند.

بنابراین، به نظر من این هشت اصل، برخی از بینش‌های کلی‌تر و گسترده‌تری هستند که از بررسی همه این روش‌ها و نظریه‌های قبلی، نظریه‌های هرمنوتیکی مربوط به نحوه برخورد ما با متن کتاب مقدس، به دست آمده‌اند.

و من صرفاً سعی کرده‌ام آنها را در چیزی که به عنوان یک رویکرد انجیلی به تفسیر کتاب مقدس می‌بینم، ادغام کنم؛ رویکردی که کلام خدا را به عنوان وحی الهی، اما در عین حال سخنان انسان‌ها در وحی الهی را با تمام ریشه‌های تاریخی و فرهنگی‌اش جدی می‌گیرد. حال، فرآیند تفسیر چگونه خواهد بود؟ و باز هم هدف من ایجاد یک روش‌شناسی دقیق نیست، بلکه صرفاً تلاش دوباره برای کنار هم قرار دادن این اطلاعات در قالبی است که ممکن است برای رویکرد واقعی به یک متن کتاب مقدس مفید باشد. اما دو نکته که می‌خواهم بگویم، اولاً، این است که این دو روی یک سکه هستند، ثانیاً، ما باید از نگاه کردن به این موضوع به عنوان یک چک لیست از کارهایی که باید انجام شود، یا حتی یک سری مراحل، به گونه‌ای که گویی می‌توان به صورت مکانیکی مانند یک دستور غذا از آنها عبور کرد و نتیجه نهایی، معنای متن است، همانطور که نویسنده در نظر داشته است، اجتناب کنیم.

یا اینکه آن را به عنوان مجموعه‌ای از مراحل ببینیم که یک مرحله را انجام می‌دهید و سپس تمام می‌شود و به مرحله بعدی می‌روید و سپس کار شما تمام می‌شود و به مرحله بعدی می‌روید و با آن تمام می‌شوید و فقط تمام مراحل را طی می‌کنید و محصول نهایی تفسیر شما از متن است. بنابراین، از یک سو می‌خواهم از رویکرد مکانیکی که این را به سادگی به عنوان مجموعه‌ای از مراحل مانند دستورالعملی که به صورت مکانیکی عمل می‌کند یا اینکه به محصول نهایی می‌رسید، می‌بیند، اجتناب کنم. در عوض، از سوی دیگر، نکته دومی که می‌خواهم بگویم این است که از سوی دیگر، فرآیند تفسیر احتمالاً به بهترین شکل تصور می‌شود، همانطور که بسیاری از مفسران در بحث‌های هرمنوتیک، به نظر می‌رسد هرمنوتیک کتاب مقدس به سمت آن گرایش دارند و این یعنی فرآیند تفسیر را بیشتر به عنوان یک ماریپچ، با استفاده از استعاره ماریپچ، درک کنیم.

یعنی فرآیند تفسیر را می‌توان بیشتر به عنوان تعاملی با متن، نوعی رفت و برگشت، در نظر گرفت. ما به متن می‌رسیم، وارد دنیای آن می‌شویم، سعی می‌کنیم آن را بفهمیم، اما این کار را با فرضیات، پیش‌فرض‌ها آموخته‌ها و پیشینه الهیاتی خود انجام می‌دهیم و سعی می‌کنیم متن را بفهمیم. ما به متن اجازه می‌دهیم که همچنان آن را در بافت اصلی‌اش کاوش کند، به آن اجازه می‌دهیم که آن فرضیات را به چالش بکشد و آن دیدگاه‌ها را دگرگون کند و آنها را با متن همسو کند.

این نوعی تعامل رفت و برگشتی است که به ما اجازه می‌دهد به متن کتاب مقدس و معنای متن، آنطور که به احتمال زیاد مورد نظر نویسنده در بافت تاریخی آن بوده است، نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شویم. همچنین این بدان معناست که این روش‌ها یا مراحل مختلف تفسیری در فرآیند تفسیر، مواردی نیستند که ما آنها را تکمیل کنیم و سپس کارمان با آنها تمام شود، بلکه آنها همچنان با یکدیگر تعامل دارند، آنها همچنان بر نحوه انجام سایر مراحل توسط ما تأثیر می‌گذارند. آنها دائماً بر فرآیند تفسیر تأثیر می‌گذارند.

بنابراین، باز هم فکر می‌کنم یک ماریپیج می‌تواند حداقل یکی از استعاره‌های بهتری باشد که می‌توانیم ارائه دهیم و فرآیند تفسیری این رفت و برگشت را توصیف کند، به بررسی متن ادامه می‌دهد و به آن اجازه می‌دهد تا صحبت کند و فرضیات ما را به چالش بکشد، به این امید که به خوانشی قابل قبول از متن کتاب مقدس نزدیک‌تر شویم که با آنچه نویسنده به احتمال زیاد در نظر داشته و خواندگانش در بافت تاریخی درک کرده‌اند، مطابقت داشته باشد. کسانی که از چنین روشی حمایت می‌کنند، به روشنی می‌دانند که این یک دور باطل نیست، اما با استفاده از استعاره ماریپیج، ماریپیج با نزدیک شدن به معنای خود متن، تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شود. با این اوصاف، یک رویکرد تفسیری چگونه می‌تواند باشد؟ اول از همه، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که دوباره در مورد هشت مورد بحث کنم و می‌توان این موارد را با جزئیات بیشتری توسعه داد، حتی ممکن است وجود داشته باشد، برخی حتی ممکن است این را کمی متفاوت ترتیب دهند.

من صرفاً سعی کرده‌ام از روشی که به نظرم استاندارد و تقریباً منطقی برای کنار هم قرار دادن این رویکردهای مختلف است، پیروی کنم. بنابراین ممکن است کسی این رویکردها را کمی متفاوت مرتب کند، اما کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که به سادگی آنچه را که فکر می‌کنم نسبتاً رایج است و منعکس کننده روش‌شناسی تفسیری رایج است، اما به نظر می‌رسد رویکردی نسبتاً منطقی نیز برای اعمال این روش‌ها بر متن کتاب مقدس است، بیان کنم. نکته اول این است که امیدوارم بتوانید این روش‌ها را با روش‌ها و رویکردهای مختلفی که مطالعه کرده‌ایم، شناسایی کنید و به آنها ارتباط برقرار کنید.

اول از همه، وقتی کسی به متنی از کتاب مقدس می‌رسد، باید پیش‌فرض‌ها و باورهای خود را که ممکن است بر نحوه خواندن متن تأثیر بگذارد، شناسایی و از آنها آگاه باشد. بنابراین از خود پرسید، چه تعهدات الهیاتی را برای درک متن به همراه دارید؟ چه پیشینه‌ی خاص یا چه پیشینه‌ی فرهنگی خاصی را برای درک متن به همراه دارید؟ چه درک قبلی از این متن دارید که می‌تواند بر نحوه خواندن آن تأثیر بگذارد؟ چه چیزی در متن برای شما ناآشنا است؟ آیا چیز دیگری وجود دارد که ممکن است بر نحوه خواندن این متن تأثیر بگذارد؟ بنابراین این صرفاً بخشی از آگاهی از فرضیات، پیشینه و باورهای خودمان و مطرح کردن آنهاست زیرا این به ما کمک ،

می‌کند تا متن را درک کنیم، اما در عین حال باید آگاه باشیم که اینها بر نحوه‌ی خواندن ما تأثیر می‌گذارند و باید پذیرای این باشیم که متن آنها را به چالش بکشد و از اینکه چگونه آنها ممکن است بر نحوه‌ی خواندن متن تأثیر بگذارند، آگاه باشیم. قبل از شروع، به مورد بعدی نگاهی بیندازید، این می‌تواند یک گام دیگر باشد، اما بیشتر فرض پشت بقیه این رویکردها و این روش‌ها این است که فرض این است که شما در طول فرآیند تفسیر، در کل فرآیند، به چندین ترجمه خوب انگلیسی مراجعه خواهید کرد.

من فرض می‌کنم که کسی هیچ دانشی از زبان یونانی و عبری ندارد، اگر کسی یونانی و عبری بداند، بدیهی است که می‌خواهد با آن متون کار کند، اما برای کسانی که این دو زبان را نمی‌دانند، این روش تفسیری عمدتاً برای کسانی مناسب است که هیچ دانشی از یونانی و عبری ندارند. بنابراین گام دوم در فرآیند تفسیر، مطالعه‌ی دنیای اجتماعی و تاریخی متن است، یعنی کسی می‌خواهد وارد دنیای متن شود و سعی کند از نظر تاریخی اجتماعی، مذهبی، سیاسی، زمینه‌ای را که متن کتاب مقدس را تولید کرده یا در پس آن نهفته است، درک کند و به نظر من دو چیز وجود دارد که این بخش از فرآیند تفسیر را تشکیل می‌دهند، اول اینکه شما باید تاریخ پشت متن را مطالعه کنید، یعنی چیزهایی مانند نویسنده، هر چیزی که می‌توانید در مورد نویسنده بدانید، هر چیزی که می‌توانید در مورد خوانندگان بدانید، آنچه می‌توانید در مورد چیزهایی مانند تاریخ‌ها بدانید، چه زمانی مهم است، هدف ظاهری کتاب، مشکلاتی که به آنها پرداخته می‌شود یا مشکلی که به آن پرداخته می‌شود را مطالعه کنید.

برخی از این اطلاعات را می‌توان در خود متن یافت، با خواندن متن کتاب مقدس، متن عهد عتیق یا جدید. گاهی اوقات می‌توان موقعیت را استنباط کرد یا اشارات خاصی به نویسنده یا خواننده یا هدف نگارش پیدا کرد. اما در غیر این صورت، باید هرگونه منابع اضافی کتاب مقدس را نیز در نظر گرفت که به شما کمک می‌کند تا بازسازی قابل قبولی از تاریخ پشت متن، عوامل تاریخی و فرهنگی که متن به آنها می‌پردازد، زمینه تاریخی و فرهنگی گسترده‌تر متن کتاب مقدس را گردآوری کنید. و سپس دوم، که به این مورد باز خواهیم گشت، اما از تاریخ موجود در متن آگاه باشید، یعنی اشارات خاص به مسائل یا اشارات تاریخی یا فرهنگی یا اجتماعی مذهبی در خود متن.

و شروع به هشیاری در مورد اینکه چگونه این امر ممکن است در نحوه خواندن متن تفاوت ایجاد کند. سوم مرحله سوم فرآیند تفسیر، شناسایی ژانر ادبی یا شکل متنی است که با آن سر و کار دارید. ما در مورد انواع مختلف ادبیات در عهد عتیق و جدید صحبت کردیم، این روایت است، آیا این شعر است، آیا این ادبیات حکمت است، آیا این نبوی است، آیا ادبیات حقوقی و قانونی است، آیا نامه‌نگاری است، آیا آخرازمانی است.

بتوانید ژانر ادبی یا قالب متنی را که مطالعه می‌کنید، تشخیص دهید. و سپس، بتوانید تشخیص دهید که چه اصولی از آن قالب ادبی نشأت می‌گیرند، چه اصول تفسیری از آن قالب ادبی. همانطور که دیده‌ایم، هر قالب ادبی مستلزم آن است که با آن به طور متفاوتی رفتار کنید.

بنابراین باید پرسید که بر اساس این قالب ادبی، چه روش‌هایی به طور خاص ضروری خواهند بود. چه سوالاتی، چه سوالات منحصر به فردی باید پرسیم، چه اصولی باید با توجه به قالب ادبی به کار گرفته شوند. چهارم، مطالعه‌ی زمینه‌ی ادبی گسترده‌تر متن شماس است.

ما مدتی را صرف صحبت کردن و ارائه مثال‌هایی برای پرسیدن این سوال کردیم که متن شما چگونه با ساختار کلی و استدلال کل کتاب مطابقت دارد. در این مرحله، برخی افراد طرح کلی کتاب را مفید می‌دانند. من کاملاً با طرح کلی موافقم، به شرطی که تفسیری باشد و به آشکار شدن ساختار متن و آنچه در حال رخ دادن است کمک کند.

مهم است که بفهمید متن شما در کجای طرح و ساختار کلی کتاب قرار می‌گیرد. چگونه با استدلال اصلی نویسنده در کتاب مطابقت دارد. و همانطور که قبلاً گفتم، اینجاست که وقتی با یک متن کتاب مقدس سر و کار دارید، نادیده گرفتن تقسیم‌بندی‌های فصل‌ها و آیات مهم است.

همانطور که بارها گفته‌ام، آنها صرفاً برای کمک به ما در رسیدن به یک هدف، به خصوص در کتاب‌های طولانی‌تر، وجود دارند. اما لزوماً نشان‌دهنده‌ی تقسیم‌بندی‌ها در خود کتاب مقدس نیستند. بنابراین هنگام درک ساختار، باید تقسیم‌بندی‌های باب‌ها و آیات را تا حد زیادی نادیده بگیرید.

اما سعی کنید بفهمید که متن شما چگونه با ساختار و طرح کلی کتاب مطابقت دارد. اما دوم، چگونه به طور خاص‌تر با آنچه قبل و بعد از آن می‌آید مرتبط می‌شود. متن شما چگونه از بخشی که درست قبل از آن آمده است، رشد می‌کند؟ چگونه با آنچه بعد از آن می‌آید، آماده می‌شود و با آن سازگار می‌شود؟ اگر متن شما آنجا نبود، چه چیزی کم می‌شد؟ چگونه با استدلال بخش بزرگ‌تری که در آن قرار دارد، مطابقت دارد؟ به نظر من، شما تا زمانی که نتوانید به این سوال پاسخ دهید، آماده نیستید که به مراحل دیگر تفسیر و تأویل بروید.

زیرا هر معنایی از متن باید با بافت ادبی گسترده‌تر اثری که در آن ظاهر می‌شود، منسجم و سازگار باشد. مرحله بعدی در تفسیر، شروع به تحلیل جزئیات متن است. به یک معنا، می‌توانید به طور منطقی ببینید که تفسیر به طور گسترده آغاز می‌شود و چارچوب و درکی از متن ارائه می‌دهد.

و سپس به بررسی جزئیات متن می‌پردازد. همانطور که گفتیم، همانطور که در حال گذر از این مراحل هستیم، مهم است که بدانیم شما فقط زمینه ادبی را کامل نمی‌کنید و آن را رها نمی‌کنید و به مرحله بعدی نمی‌روید. بلکه این چارچوبی برای تفسیر جزئیات فراهم می‌کند.

گاهی اوقات جزئیات باعث می‌شوند که شما به عقب برگردید و درک خود را از زمینه و حتی زمینه تاریخی اصلاح کنید. این بخشی از این ماریپچ هرمنوتیکی حرکت به جلو و عقب بین جزئیات و کل متن است که سایر مفسران آن را تشخیص داده‌اند. اما با این مرحله پنجم، اکنون شروع به تحلیل جزئیات خود متن می‌کنیم.

به کارگیری روش‌های مناسب برای ژانر ادبی. به عنوان مثال، اصطلاحات کلیدی یا کلمات کلیدی را برای مطالعه مشخص کنید. ما در مورد تحلیل واژگانی و بررسی واژگان، کلمات متن و اینکه چگونه این امر می‌تواند در معنا تفاوت ایجاد کند، صحبت کردیم.

و برخی از دام‌هایی که باید از آنها اجتناب کنید. مسائل کلیدی دستوری و نقش آنها را مشخص کنید. در اینجا مگر اینکه یونانی و عبری بدانید، احتمالاً می‌خواهید به یک ترجمه بسیار تحت‌اللفظی و غیر رسمی، یک ترجمه معادل رسمی، و همچنین به تفاسیر و هر ابزار دیگری که به شما در مواجهه با ویژگی‌های دستوری متن کمک می‌کند، تکیه کنید.

تحلیل رابط‌های مهم، و اما و بنابراین‌ها، و آن چیزهایی که برای نشان دادن چگونگی ارتباط جملات یا پاراگراف‌های مختلف با یکدیگر عمل می‌کنند. و شناسایی هرگونه مسئله و مشکل تفسیری دیگر در متن که باید با آنها سر و کار داشته باشید. قبل از اینکه بتوانید به درک متن برسید، چه مشکلات یا مسائلی را باید حل کنید؟ اما، همانطور که گفتیم، درک این نکته مهم است که ژانر ادبی چگونه بر نحوه بررسی جزئیات تأثیر می‌گذارد.

برای مثال، اگر با روایت سر و کار داشته باشم، بیشتر روی رابطه‌ی پاراگراف‌ها تمرکز خواهم کرد. خارج از گفتار و روایت‌ها، احتمالاً به جریان منطقی دقیق و استدلال دقیق از جمله‌ای به جمله‌ی دیگر یا از بندی به

بندی دیگر توجه نخواهم کرد. اگرچه این می‌تواند مهم باشد، اما احتمالاً بیشتر روی سطح پاراگراف و واحدهای بسیار بزرگتر متن تمرکز خواهم کرد.

گفتیم که در شعر بیشتر روی چیزهایی مثل توازی و گفتار استعاری تمرکز خواهید کرد. در نامه‌ها، سوال مربوط به مناسبت را خواهید پرسید، چه مناسبتی باعث نوشتن نامه شده است. در اینجا با نامه‌ها، با دقت بیشتری استدلال را از جمله‌ای به جمله دیگر و از بندی به بندی دیگر دنبال خواهید کرد.

در ادبیات آخرالزمانی، شما بیشتر بر نماد، نمادگرایی در متن و معنای نمادگرایی، آنچه که ممکن است به آن اشاره داشته باشد، تمرکز خواهید کرد. در مورد انجیل‌ها، از ابزارهایی مانند نقد فرم و ویرایش، سایر ابزارهای تحلیل روایت مانند طرح داستان و شخصیت‌ها و مواردی که در رویکردهای ادبی و روایی به کار می‌برید، استفاده خواهید کرد.

در مورد عهد عتیق، شما همچنین سوالاتی در مورد استفاده از عهد عتیق در عهد جدید خواهید پرسید. چه از طریق نقل قول مستقیم و چه از طریق اشاره و پرسیدن اینکه متن عهد عتیق چه نقشی دارد، درک آن متن چه کمکی می‌کند و نویسنده چگونه از آن استفاده کرده است. در نهایت، در مرحله پنجم، در مرحله تحلیل جزئیات متن، شما همچنین باید به هرگونه تفسیر یا کمک دیگری مراجعه کنید تا به شما در شناسایی سایر جزئیات یا هر موضوع دیگری در متن که ممکن است از قلم افتاده باشد، کمک کند.

ضمناً، هنگام بررسی جزئیات متن، مهم است که همیشه این سوال را پرسید که این چه تفاوتی در خواندن متن ایجاد می‌کند؟ کافی نیست که صرفاً جزئیات را طوری کشف کنید که به سادگی روی صفحه قرار گیرند همانطور که به واژگان و دستور زبان و روابطها و ویژگی‌های مختلف ژانرهای موجود در متن نگاه می‌کنید، و وقتی سوالاتی در مورد کاربرد عهد عتیق در عهد جدید می‌پرسید، در هر مرحله باید دائماً این سوال را مطرح کنید که این چه تفاوتی در تفسیر متن ایجاد می‌کند؟ این چه کمکی به درک من از متن می‌کند؟ این به من چیزی نمی‌گوید که صرفاً از آن عبور کنم و فقط بخش‌های خاصی از متن را برجسب‌گذاری کنم یا کلمات و معانی آنها را جدا کنم. شما باید دائماً تلاش کنید تا این را به معنای خود متن مرتبط کنید.

این چه کمکی به درک من از متن می‌کند؟ بنابراین، مرحله ششم، تحلیل الهیات متن شماست. چه مضامین کلیدی، چه اصطلاحات یا مضامین الهیاتی کلیدی در متن مشهود است؟ آنها چگونه در متن بسط یافته‌اند؟ متن شما چگونه به آن مضمون و درک آن کمک می‌کند؟ اما همچنین باید پرسید که متن شما چگونه در

داستان الهیاتی گسترده‌تر کتاب مقدس جای می‌گیرد؟ باز هم باید اذعان کرد که زمینه نهایی متن شما، مجموعه الهیات کتاب مقدس گسترده‌تر متشکل از عهد عتیق و جدید است که اکنون در یک رابطه ارگانیک با یکدیگر قرار دارند. بنابراین این مرحله که صرفاً تحلیل الهیات متن است، به معنای تشخیص زمینه نهایی و نهایی است که همان زمینه الهیاتی و شرعی گسترده‌تر متن شماست.

بنابراین در نهایت باید این سوال را بپرسید که متن شما چگونه در آن داستان جای می‌گیرد. در کجا قرار می‌گیرد؟ چگونه به آن داستان جاری مرتبط می‌شود و به آن کمک می‌کند؟ خواندن عهد جدید در پرتو عهد عتیق، به ویژه هنگامی که اشارات یا نقل قول‌های واضحی وجود دارد. اما همچنین خواندن عهد عتیق در نهایت در پرتو عهد جدید برای دیدن اینکه چگونه در نهایت در اوج فعالیت رستگاری خداوند در شخص عیسی مسیح محقق می‌شود.

هفتم. مرحله هفتم خلاصه کردن ایده اصلی در یک یا دو جمله کامل است. بتوانید خلاصه کنید، اکنون به سادگی هر آنچه را که تا این مرحله انجام داده‌اید بر اساس زمینه وسیع‌تر، پیشینه تاریخی، بررسی جزئیات متن و بُعد الهیاتی متن، ترکیب کنید.

حالا ببینید آیا می‌توانید متن خود، محور اصلی یا ایده اصلی متن خود را خلاصه کنید. دقیقاً چه می‌گوید؟ در یک یا دو جمله کامل، نه افکار انتزاعی، بلکه در یک یا دو جمله کامل، معنای متن را چه می‌دانید؟ این جملات باید بر معنا و عملکرد متن تمرکز کنند، نه صرفاً محتوا، بلکه باید معنای متن و نحوه عملکرد و هدف آن را آشکار کنند. همچنین باید تمام جزئیات را در بر بگیرد.

تمام جزئیات متن باید ذیل خلاصه اصلی شما قرار گیرد و خلاصه شود. این خلاصه باید مختص متن باشد و نه صرفاً کلی. برای اینکه یک جمله کلی ارائه دهید که ما باید از عیسی اطاعت کنیم یا خدا می‌خواهد قومش از او اطاعت کنند، این جمله می‌تواند تقریباً با هر متنی در عهد عتیق و جدید مطابقت داشته باشد.

بنابراین، باید مختص آن متن باشد، زیرا در بافت خود عمل می‌کند، زیرا با هدف آن متن سازگار است. و باز هم، همانطور که گفتیم، باید تفسیری باشد. باید بر معنای متن تمرکز کند، نه صرفاً تکرار و خلاصه کردن محتوا.

بنابراین، تا زمانی که نتوانید این کار را انجام دهید، هنوز به اندازه کافی با خود متن کلنجار نرفته‌اید تا زمانی که بتوانید معنای آن را در یک یا دو جمله خلاصه کنید. در نهایت، شماره هشت این است که باید در مورد

کاربرد معتبر تأمل کنید. شاید باید بگوییم که باید بیشتر در مورد کاربرد معتبر تأمل کنید زیرا شماره هشت گامی نیست که در پایان به آن اضافه شود، بلکه به یک معنا، همانطور که گفتیم، هدف اصلی تفسیر است، چیزی که احتمالاً از قبل در حال ترسیم همبستگی‌ها و تطابق‌های احتمالی بین دنیای متن کتاب مقدس و دنیای خودمان هستیم.

اما در نهایت، با توجه به درک و تفسیر فرد از متن، باید بنشینید و در مورد کاربرد معتبر تأمل کند. چه شباهت‌هایی بین متن باستانی و دنیای متن کتاب مقدس و دنیای مدرن امروزی ما پدیدار می‌شود؟ چه اصولی، از متن پدیدار می‌شود که ممکن است به صورت بین فرهنگی اعمال شود؟ و اینکه بررسییم، آیا این شباهت‌ها آیا این اصول، آیا این کاربردها با زمینه وسیع‌تر متن کتاب مقدس سازگار هستند؟ آیا آنها با هدف متن، هدف و نیت متن سازگار هستند؟ و سپس برای بیان کاربرد خاص برای قوم خدا امروز، نه فقط آنچه که فرد باید انجام دهد به صورت فردی، بلکه نحوه زندگی در میان قوم خدا، کلیسا. بنابراین، در پایان بحث در مورد این اصول تفسیری در این فهرست، همانطور که گفتیم، مهم است که بدانیم این صرفاً یک سری هشت مرحله‌ای نیست که فرد به صورت مکانیکی از آن عبور کند، که فرد به سادگی هر مرحله را انجام دهد و سپس آن را کنار بگذارد و به مرحله بعدی برود.

اما در عوض، این بیشتر یک فرآیند پویا است. بله، این مراحل باید متمایز باشند و فرد از میان آنها عبور کند، اما در عین حال متوجه می‌شوید که گاهی اوقات مراحل دیگر بر نحوه انجام یک مرحله تأثیر می‌گذارند. و انجام یک مرحله ممکن است شما را ملزم به بازگشت و بررسی مرحله دیگری کند.

بنابراین، باز هم، این یک تعامل مداوم با متن است، مانند یک ماریچ، زیرا ما تلاش می‌کنیم تا به معنای متن آنطور که به احتمال زیاد توسط نویسنده در بافت تاریخی و ادبی اصلی آن در نظر گرفته شده است، نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شویم. در عین حال، فکر می‌کنم مهم است که اضافه کنم وقتی متن را تفسیر می‌کنیم، این کار را به روشی انجام می‌دهیم که مستلزم خلاقیت است. باز هم، جنبه‌ی دیگر صرفاً برخورد با این موضوع مانند انجام یک دستور غذا، با عبور از هشت مرحله، این است که تفسیر تا حدی به خلاقیت مفسر نیاز دارد.

خیلی به توانایی و خلاقیت شما بستگی دارد، نه چندان در ارائه معانی عجیب و غریب یا متفاوت، بلکه به توانایی شما در به کارگیری خلاقانه و هوشمندانه این روش‌ها در متن کتاب مقدس. به طوری که در نهایت هدف رسیدن به یک تفسیر قابل قبول باشد. تفسیری که به احتمال زیاد با آنچه نویسنده در نظر داشته است، سازگار باشد.

یکی که با زمینه تاریخی و فرهنگی متن کتاب مقدس سازگار باشد. یکی که با زمینه ادبی متن کتاب مقدس سازگار باشد. یکی که الهیات متن را منعکس کند.

و روشی که کلیسا را برای زندگی در جهان مجهز کند. روشی که مفسر را برای زندگی در جهان و در کلیسا مجهز کند. بنابراین من متقاعد شده‌ام که یک فرآیند تفسیری مانند آنچه که شرح داده شد، حداقل یک نقطه شروع، یک روش‌شناسی اولیه را در اختیار ما قرار می‌دهد که به ما کمک می‌کند تا متن کتاب مقدس را به گونه‌ای درک کنیم که خداوند از طریق نویسندگان بشری خود قصد داشته وحی خود را به قومش منتقل کند.

چه در قرن اول یا قبل از آن بوده باشد و چه امروز قوم خدا باشد.